

مصاحبه شونده: محمد دورعلی

مصاحبه کننده: علیرضا طیبی رهنی

تاریخ مصاحبه: ۸۴/۴/۲۰

دانشکده: مهندسی مکانیک

سال ورود: ۱۳۶۷

برای اولین سؤال لطفاً بیوگرافی خود را از ابتدا بیان کنید.

من متولد سال ۱۳۳۱ هستم، سال ۱۳۴۹ وارد دانشگاه شدم و سال ۱۳۵۳ فارغ التحصیل شدم، همان اواخر سال ۱۳۵۳ خارج رفتم و آخر سال ۱۳۵۸ اول سال ۱۳۵۹ دکتری را گرفتم و به ایران برگشتم. دانشگاه‌ها آن موقع بعد از چند روز به خاطر انقلاب فرهنگی بسته شد. من وارد صنعت شدم و وقتی که دانشگاه‌ها بازگشایی شدند به دانشگاه برگشتم؛ از آن موقع تا حالا در خدمت دانشگاه هستم البته از سال ۱۳۶۷ به بعد این جا هستم.

خلاصه‌ای از سوابق علمی و اجرایی خودتان را بفرمایید.

از نظر علمی که فارغ التحصیل دانشکده مکانیک در سال ۱۳۵۳ هستم، سال ۱۳۵۵ فوق لیسانس را از دانشگاه MIT گرفتم و سال ۱۳۵۸ دکترایم را از همان دانشگاه گرفتم. از لحاظ اجرایی هم مدتی دانشگاه صنعتی اصفهان بودم، در آنجا استادیار و مدیر تحصیلات تکمیلی بودم و در دانشگاه خودمان هم الان پایه استادی دارم، مدیر گروه سنجش و نظارت دانشگاه و معاون آموزشی دانشکده مکانیک هم بوده‌ام.

اوایل دوران دانشجویی‌تان اوضاع به چه صورت بود؟

دانشگاه خیلی فعال بود. من هیچ وقت یادم نمی‌رود، روزهای اول دانشگاه دانشجویان ورودی کاملاً به چشم می‌آمدند که این‌ها ورودی‌های جدیدند چون همه باید کارگاه عمومی می‌گذرانند، در کارگاه‌ها را باز می‌کردند، شصت نفر با هم سوهان می‌کشیدند. یا کلاس‌های بزرگ ریاضی، فیزیک و شیمی خیلی چشم‌گیر بود. بچه‌های سال اولی در زمینه ورزش یا کارهای گروهی دیگر خیلی با هم تماس داشتند. دانشگاه خلوت‌تر از این بود، ساختمان‌ها هم کمتر بودند، بعضی از ساختمان‌ها بعداً ساخته شدند، فضای سبز خیلی بیشتر بود. سال ۱۳۴۹ ترم اول با آرامش گذشت ولی ترم دوم به خاطر قضایای سال ۱۳۵۰ یک مقدار تظاهرات و اعتصابات بود، سال ۱۳۵۱ باز بیشتر شد ولی هیچ وقت ترم باطل نشد، امتحانات با تأخیر انجام می‌شد. سال سوم و چهارم هم باز تظاهرات و اعتصابات زیاد بود. وسط ترم، آخر ترم به دلایل مختلف کلاس‌ها یک دو سه روزی به هم می‌ریخت. ولی اواخر سال ۱۳۵۳ که فارغ التحصیل شده بودم و یک ترم هم اینجا در آزمایشگاه سیالات استخدام شده بودم،

تظاهرات و اعتصابات خیلی بالا گرفته بود و دانشگاه داشت سیر طبیعی خودش را به سمت سال ۱۳۵۷ طی می کرد که آن موقع من خارج رفتم. دانشگاه خیلی زنده و بچه ها خیلی فعال بودند، خیلی نسبت به مسائل حساس بودند و جنگ نمره هم نداشتند، در آن رده بالای بچه ها هم جنگ نمره نبود، حتی شاگرد اول ما معدل خیلی بالایی نداشت و شانزده و خرده ای بود. الان به دلایل مختلف که به نظر من یکی از آن ها عطش برای رفتن به خارج است و دیگری این که شما یک انتخاب دوم همیشه در دستتان باشد، مثل یک کیف پول دوم که از آن خرج نمی کنید، برای همین افراد می خواهند کارنامه کاری خود و رزومه شان را یک جوری درخشان نگه دارند؛ بچه ها در دوره لیسانس نمی توانند تحقیقات و ... بکنند که آن را پرش کنند مجبورند با نمره پرش کنند.

خاطره ای از اساتید و دانشگاه به یاد دارید؟

زمان من رئیس دانشگاه دکتر امین بود و از آن زمان من چون فعال بودم خاطرات زیادی دارم. شاید تفاوت عمده ای آن موقع با حالا این باشد که ما ارتباطات فردی با اولیای دانشگاه کمتر داشتیم، مثلاً الان من می بینم بچه ها دکتر سهراب پور یا دکتر مقداری را در راه می بینند و با هم حرف می زنند آن موقع این طور باب نبود که با رئیس و معاون دانشگاه آدم بایستد و صحبت کند و او را به حرف بگیرد. یک مقدار مدیران دانشگاه غیر قابل دست یافتنی تر بودند، ولی اگر لازم می شد با آدم صحبت بکنند صحبت می کردند. من خیلی ارتباط دوستانه ای از آن ها نمی دیدم، وقتی هم که پیش آن ها می رفتیم با توپ و تشر با ما برخورد می کردند؛ خودم یادم هست وقتی که با دکتر ریاحی کار داشتم سرم داد کشید، ولی با استادها همیشه رابطه ام خوب بود، با همه آن ها حتی آن هایی که بد برخورد می کردند هم خوب بودم.

آیا فعالیت های ورزشی و فوق برنامه هم انجام می دادید؟

من در تیم کشتی دانشکده بودم، البته بسکتبال هم بازی می کردم و بالاتر از دانشکده هم نرفتم. یادم می آید دانشجوی که بودیم حداقل هفته ای سه چهار بار به دلایل مختلف در همین سالن ورزش می رفتیم، حالا یا بین کلاس ها می رفتیم پینگ پونگ بازی می کردیم یا زمان ناهار می رفتیم توپ می گرفتیم بسکتبال بازی می کردیم، یا مثلاً اگر مسؤول سالن نبود می رفتیم روی تشک کشتی با همین لباس معمولی کشتی می گرفتیم و خیلی وقت ها در واقع پاتوق ما سالن ورزش بود. خود دانشگاه هم خیلی به این مسأله بها می داد، البته بسیاری از گرفتاری های حالا نبود و درب سالن ورزش تا ساعت ۸ شب باز بود، برای تشویق تیم ها از دانشگاه های دیگر هم می آمدند و جو یک جو دوستانه بود. خود دانشگاه هم یک سری کارهای قشنگی می کرد، یادم هست یک دوره تورنمنت کشتی پهلوانی برگزار کرد که با این شلواری چرمی نقش دار می آمدند، مسابقات دوره ای هم در دانشگاه برگزار می شد، دائماً مسابقه می گذاشتند.

چه عواملی باعث ماندگاری دانشگاه شده است؟

دانشگاه ماندگار نبوده ولی رشد جهشی هم نداشته است چیزهایی که در دانشگاه اتفاق می افتد بازتاب طبیعی یک سری تغییرات است. مثلاً فرض کنید می گوئیم تحقیقات در دانشگاه رشد کرده است و یا تعداد مقالات بالا رفته است، این طبیعی است چون ما دوره های فوق لیسانس و دکتری نداشتیم الآن داریم؛ دانشجویان دوره های تحصیلات تکمیلی باید مقاله داشته باشند تا فارغ التحصیل بشوند و این تولید مقاله دانشگاه را بالا می برد. برای این ها شاید خیلی نشود امتیاز گرفت، این اتفاقات طبیعی است. اما چیزهای دیگری که باعث رشد دانشگاه نسبت به قبل شده است، ارتباطات صنعتی آن و قراردادهای آن و این نسبتاً خوب بوده است، قبلاً خیلی کم بود و الآن دارد رشد می کند و بیشتر می شود. اگر قدری بیشتر روی حساب و کتاب باشد و پروژه ها جوری باشند که به کارهای آموزشی و علمی در رده های مختلف سرویس بدهند بهتر خواهد شد؛ پروژه ها نباید صرفاً کار خدماتی باشند که از صنعت بیایند و استاد و چند دانشجو این کارها را انجام بدهند و از دانشگاه هم بیرون بروند، اگر پروژه ها در این جهت باشند که به بخش آموزشی ما سرویس بدهند، تحصیلات تکمیلی متحول خواهد شد.

در مورد امکانات فیزیکی دانشگاه وضعیتی که الآن داریم به خاطر نیازهاست، نیازی که به فضا هست باعث می شود ساختمان های چند طبقه بسازند. روح دانشگاه دارد از بین می رود و من این را قشنگ می بینم. دانشگاه ما یک دانشگاه حداکثر دو طبقه بود، ساختمان های بلند کمتر بودند، یک ساختمان مجتهدی سابق (ابن سینای فعلی) در آن بلند بود و این شاخص از دور تا دور این محل پیدا بود، من خودم که پیاده از بیابان های ستارخان می آمدم برج دانشگاه پیدا بود. همه ی دانشگاه الآن دارد آسفالت و ساختمان می شود و یک چنین جایی لطافت و روحش را به تدریج از دست می دهد. در دانشگاه محل مناسبی برای لطافت و آرامش وجود ندارد، در نتیجه به طور طبیعی علاقه دانشجویان به دانشگاه کم می شود. فکر می کنم دانشگاه نباید از این که هست متراکم تر شود و این فضاهای سبزی را که باقی مانده است دیگر نباید از بین ببریم تا ساختمان سازی کنیم. اگر می خواهیم، بیرون دانشگاه ساختمان بسازیم، ساختمان ها را به جای بلند ساختن به صورت سطحی گسترش دهیم و در جاهای جدید هم فکر محیط سبز باشیم.

مطلب دیگری در مورد خود دانشگاه هست و آن این که فکر می کنم دانشگاه باید یک فکر بلندمدت برای جذب علایق دانشجویان در زمینه های مفید و البته غیردرسی داشته باشد و برای این کار باید به طور جدی عمل کند. به نظر من اگر دانشگاه این کار را نکند دانشجویان لاجرم راه دیگری برای این کار پیدا می کنند و ممکن است آن راه حل خیلی جالب نباشد. فکر نکنید کلاس دانشجو را آماده کردید و پروژه اش را آماده کردید کار تمام است، این بخش آموزش است؛ ما در بخش پرورش هم بایستی فکر بکنیم، فکرهای اساسی بکنیم و کارهایی بکنیم که آن کارها باعث اعتماد بیشتر دانشجویان و نزدیک شدن قلوب آن ها به هم شود. تمرکز بیش از حد روی دروس ظاهراً دارد آن ها را از هم جدا

می‌کند. جنگ نمره و رقابت‌هایی که هست بچه‌ها را از هم دور کرده و اگر افرادی به هم نزدیک می‌شوند دلیلش این است که هر دو تایشان درسشان خراب است و عیوب همدیگر را تقویت می‌کنند. ما باید شرایط را به گونه‌ای رقم بزنیم که در زمینه دیگری به هم نزدیک شوند که این درس آزاد شود و درس که می‌خوانند برای این باشد که چیزی یاد بگیرند. کارهای فرهنگی هنریمان بد نیست نسبت به ده سال پیش رونق پیدا کرده ولی به نظر من همه‌گیر نیست یا لاقلاً چیزهایی نیست که عده‌ای که کنار هستند را به خودش جذب کند. اگر افراد زمینه‌اش را دارند آنجا می‌روند ولی افراد صفر کیلومتر را هیچ وقت جذب نمی‌کند، این طور نیست که منی که تا حالا نقاشی نکشیده‌ام بیایم یک باره به نقاشی علاقه‌مند و جذب آن شوم، باید روی کارهای فرهنگی و اجتماعی در دانشگاه سرمایه‌گذاری جدی کرد.

تأثیر دانشگاه را در نظام مدیریتی، آموزشی و صنعتی کشور چگونه می‌بینید؟

بسیار مؤثر است، الان مملکت دست مهندس‌ها و علماست، کلاً بخش مدیریتی مملکت دست مهندسين است دست دکترها و حقوق‌دان‌ها نیست، فعلاً مهندسين دارند مملکت را می‌چرخانند. به نظرم می‌رسد که دانشجویان ما به تدریج به سطوح بالای مدیریت کشیده می‌شوند و حالا که ۴۰ سال گذشته و می‌بینیم نتیجه‌اش به کجا رسیده، نمی‌توانیم نسبت به این مطلب بی‌تفاوت باشیم. برای این امر باید برنامه داشت، منظورم این است که دانشگاه بنشیند آقای X که مثلاً سی سال پیش اینجا بوده و الان هم بخش عمده و تعیین‌کننده‌ای از مملکت دستش است باید بررسی کند که در این چند ساله چه بوده و دانشگاه چه چیزی به او داده است و اگر دانشگاه می‌توانست به او چیز بهتری بدهد که از حالا موفق‌تر باشد از حالا باید به فکر بیفتد. این کار را دانشگاه‌های بزرگ می‌کنند یعنی می‌بینند یک دانشگاه مثلاً در آمریکا ده تا یا هشت تا سناتور به سنا فرستاده است؛ می‌آیند و فکر می‌کنند که چگونه می‌توانند شم رهبری را از حالا در دانشجویان بیشتر کنند و واحدهای درسی آنها را طوری طراحی می‌کنند که افراد جسور و تصمیم‌گیر بار بیایند. پروژه‌ها و کلیه فعالیت‌های آموزشی آنها را به صورتی ترتیب می‌دهند که فارغ‌التحصیل تصمیم‌گیر، صادق و با قاطعیت بار بیاید نه این که افراد منفعل پیرو کتاب و بدون قدرت تصمیم‌گیری از آنها بسازند. این مشکلی است که الان ما داریم یعنی همین که بچه‌ها دنبال نمره هستند و سرشان داخل محدوده درس است، باعث می‌شود آدم‌های بی‌اختیار و بی‌اراده‌ای بار بیایند، ولی اگر درس طوری باشد که چالش بخواهد یعنی باعث شود به راحتی در دسترس نباشد یا حتماً باید به یک نقطه‌ای بررسی تا بگویند تو در این درس قبول شدی نه این که یک بازه‌ای باشد که از ۱۰ تا ۲۰ قبول، باید بگویند تو مثلاً نباید از ۱۵ کمتر باشی و این پروژه را هم باید ارایه داده باشی؛ این باعث می‌شود تا افراد بتوانند روحیه چالش‌کننده‌شان را تقویت کنند. اگر در این جهت قدم برداریم سبب می‌شود که بعدها دانشجو به عنوان یک راهبر بهتر بتواند ظاهر شود. من در

یک اداره می‌توانم مدیر باشم ولی رهبر نباشم، مدیر باشم و مجری آیین‌نامه‌ها باشم و هیچ ابتکاری از خودم نشان ندهم، مثل یک مبصر، ولی فکر می‌کنم مملکت مبصر نمی‌خواهد البته مبصر هم می‌خواهد ولی کارش با مبصر حل نمی‌شود؛ آدم‌هایی می‌خواهد که هدایت کنند و انگیزه ایجاد کنند، آدم‌هایی می‌خواهد که حرف‌ها و ایده‌های نو داشته باشند، آدم‌هایی می‌خواهد که راه‌های جدیدی باز کنند، آدم‌هایی می‌خواهد که چشمشان به اطرافشان هم باشد و فقط همان مسیر کارهایی را که برایشان معین کرده‌اند نبینند و بتوانند سازمان خودشان را ارتقاء مرتبه بدهند؛ فقط آدم‌هایی که این روحیه چالش را دارند می‌توانند این کار را بکنند. بنابراین آن که حالش را نداشته باشد نمی‌آید. واقعاً نباید دانشجوی به این صورت تربیت شود. اگر بخواهیم در آینده مملکت نقش داشته باشیم، نقش تعیین‌کننده‌ای داشته باشیم، چه در صنعت، چه در سیاست، چه در اقتصاد و غیره، دانشجویانمان باید دانشجویان دینامیکی باشند، با انرژی باشند و روحیه نبرد داشته باشند، مرد جنگی باشند.

ارتباط شما با دانشگاه و هم‌دوره‌ای‌هایتان چگونه است؟

با دانشگاه ارتباط صددرصد است ولی هم‌دوره‌ای‌هایم را زیاد نمی‌بینم، علتش هم این است که خیلی پراکنده شده‌اند؛ تعدادی از آن‌ها خارج هستند، گروهی هم که ایران هستند نقاط مختلف هستند، گاهی وقت‌ها که سراغ می‌گیرم و می‌پرسم، هر کدام یک گوشه‌ای رفته‌اند. یک چیز جالب که اتفاق می‌افتد این است که فرزندان بچه‌های هم‌دوره‌ای ما آمده‌اند و دانشجویان ما شده‌اند؛ از این طریق ما از آن‌ها سراغ می‌گیریم، حتی بچه اول نه، بعضی وقت‌ها بچه‌های دوم و سوم آن‌ها هستند، خیلی از بچه‌های هم‌دوره‌ای‌های قدیم ما الآن شاگرد ما می‌شوند، فارغ‌التحصیل می‌شوند و می‌روند، حتی یکی داریم که پای دکتری گرفتن است.

آقای دکتر ارتباطات دانشجویی شما در زمان ورود و آن قدیم‌ها چگونه بود؟

بچه‌ها با هم خیلی صمیمی بودند، چیزی که الآن کمتر می‌بینیم. آن موقع این طور نبود، اگر کسی کنار بود خودش آدم منزوی‌ای بود، بچه‌های شهرستان آن زمان همه با هم بودند، یادم می‌آید بچه‌ها خیلی با هم ارتباط و تماس داشتند. البته خود دانشگاه در عرصه بین‌المللی هنوز داشت شکل می‌گرفت و من سال پنجم دانشگاه وارد آن شدم، من دانشگاه را فقط در زمان دانشجویی، زمانی که ایران بودم می‌دیدم و بعدش رفتم تا زمانی که جزء هیأت علمی دانشگاه شدم.

در مورد ارتباطات بین استادان چه فرقی مشاهده می‌کنید؟

الآن من فکر می‌کنم بین استادان ارتباط کمتر است؛ آن موقع استادان خیلی با همدیگر اخت بودند، شاید امکانات طوری بود که بیشتر آن‌ها کنار هم بودند، شاید یک دلیلش این بود که استادان کمتر مشکلات معیشتی داشتند. کارشان فقط در دانشگاه بود، اگر مثلاً چهار پنج بعدازظهر می‌رفتند، با هم می‌رفتند تفریح یا وقت اضافی بیشتری داشتند، به همدیگر بیشتر می‌رسیدند، بار کاری این قدر نبود. من خودم یادم هست که تقریباً نسبت تعداد استاد به دانشجو مثل الآن بود، برنامه فقط دوره لیسانس بود،

تحقیقی می‌شد با دانشجویان لیسانس می‌شد ولی آزمایشگاه‌ها خلوت‌تر بود. الآن استادان بار کاری بیشتری دارند، دانشجویان فوق‌لیسانس و دکتری دارند، پروژه صنعتی دارند، بعضی از آن‌ها بیرون کار می‌کنند و مجبورند دو روز سه روز در هفته در شرکت یا کارخانه‌ای باشند، بعضی‌ها بعد از ظهرها کار می‌کنند و اصلاً فرصت برای اساتید باقی نمی‌ماند حتی اگر بخواهند هم نمی‌توانند با همدیگر باشند. یادم هست من خودم آمدم وارد دانشگاه شدم عملاً به غیر از کلاس اول و دوم دبستان که یک حسابی با ما حل می‌کردند دیگر خانواده‌ها نمی‌دانستند ما چه کار می‌کنیم، شاید می‌دانستند کلاس چندم هستیم ولی جزئیات کار ما را اصلاً نمی‌دانستند؛ خودمان درس خواندیم، آمدم کنکوری دادیم و قبول شدیم. این که کلاس تقویتی و کلاس کنکور برویم نبود و اکثراً همین‌طور بودند. اما الآن این‌طوری نیست، الآن همکاران ما نصف گرفتاری بیرونشان برای بچه‌هایشان است، قبلاً کلاس کنکور و مدرسه خوب و اسم بچه را با زور در مدرسه خوب نوشتن و این‌ها نبود، این‌ها همه گرفتاری است که قبلاً نبود و کسی به این مسائل توجه نمی‌کرد. جو ناسالمی در سطح دبستان و دبیرستان به وجود آمده است که آسایش فکری را از بچه هم می‌گیرد وای به حال پدر و مادرها، این‌ها برای اعضای هیأت علمی هم هست و کمتر می‌گذارد که در کنار هم باشند. این است که اصلاً نمی‌شود زمان قدیم را با الآن مقایسه کرد، آن موقع، آن موقع بود الآن، الآن است.

در قدیم کسی که دانشگاه قبول نمی‌شد احساس نمی‌کرد که آخر دنیا است. ما در کلاس خودمان در دبیرستان ۹۶ نفر بودیم و کلاس خیلی پرجمعیتی داشتیم، مدرسه‌مان، مدرسه خوبی نبود. از این ۹۶ نفر فکر کنم شانزده نفر یا هفده نفر یک ضرب در خردادماه قبول شدند، یک نفر دانشگاه قبول شد که آن هم من بودم. بقیه این‌ها که کنکور قبول نشدند چه شدند؟ دود شدند رفتند هوا؟ آن موقع طرف با دیپلم می‌رفت در بانک استخدام می‌شد چون مملکت در حال گسترش بود، صنایع خودرو داشت تازه پا می‌گرفت، می‌رفتند در ایران خودرو استخدام می‌شدند، کارمند می‌شدند، معلم می‌شدند. یک خانواده فرهنگی می‌شناختم که زن و مرد معلم بودند و با دو تا حقوق معلمی این‌ها خانه ساختند، دختر شوهر دادند، حتی سفر خارج رفتند. این‌طوری نبود که شخص بگوید اگر من دانشگاه قبول نشدم، رفتم در یک سطح بیکار جامعه و الآن باید بروم مسافرکشی بکنم، طرف برایش راه‌حل دیگری هم وجود داشت. الآن اگر یکی کارمند بشود زندگیش نمی‌گردد و لذا به دانشگاه فشار زیادی می‌آید. کلاً روی آموزش عالی فشار زیادی می‌آید به این دلیل که همه حتماً می‌خواهند دانشگاه بروند. اگر ۲۵ سال قبل از زمان ما را نگاه کنید، می‌بینید همه می‌خواستند دیپلم بگیرند، الآن همه می‌خواهند لیسانس بگیرند؛ سطح تحصیلات در مملکت ارتقاء پیدا کرده است. اگر حالا بخواهیم بگوییم لیسانس جزئی از تحصیلات متوسطه و اجباری شود پس باید امکاناتش هم باشد، اگر نباشد شما احساس می‌کنید لاجرم یک چیزی کم هست؛ مثل این که قبلاً دبیرستان برای دیپلم نبود الآن دانشگاه برای لیسانس نیست.

دلیل این که آن دوران با الآن فرق می کند این است که افراد راه حل های دیگری داشتند ولی الآن راه حل های ندارند جز این که دانشگاه بروند؛ فشار بیرون زیاد است و با این فشار زیاد طبیعتاً یک چنین اتفاقاتی هم می افتند.